

کودک ۳ رشد



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی
www.roshdmag.ir

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
ویژه‌ی پیش‌دبستان و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی

دوره‌ی بیست و هفتم • شماره‌ی بی در پی • ۲۲۰ سال ۱۳۹۹ • ۱۶ صفحه • ۲۹۰۰۰ ریال



به نام خدای بخشنده و مهربان

سلام خدا بر محمد (ص) و خانواده‌ی پاک او

کودک رشد



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

رشد کودک • شماره‌ی ۳

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
ویژه‌ی پیش‌دبستان و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی

دوره‌ی بیست و هفتم • سال ۱۳۹۹
شماره‌ی پی‌درپی ۲۲۰

مدیرمسئول: محمد ابراهیم محمدی

سرمدیر: مهری ماهوتی

مدیر داخلی: مریم سعیدخواه

شورای برنامه‌ریزی: مهری ماهوتی (سرمدیر)، مریم

اسلامی (کارشناس شعر)، مجید راستی (کارشناس قصه)

ناظر هنری: کوروش پارسانژاد

طراح گرافیک: روشنگر فتحی

ویراستار: روشنگر بهاریان‌نیکو

نشانی: تهران، خیابان ابرانشهر شمالی، شماره‌ی ۲۶۸

دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

صندوق پستی: ۶۵۸۸-۱۵۸۷۵، تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۰

خوانندگان رشد شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را

به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵

تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲، دورنگار: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸

تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸

رایانامه: Koodak@roshdmag.ir وبگاه: www.roshdmag.ir

چاپ و توزیع: شرکت اُفتست

بعضی از مطالب مجله به صورت صوتی یا تصویری در
دسترس شماست. کافی است تصویر QR-code را با
گوشی هوشمندتان بخوانید. برای این کار می‌توانید از
یک نرم افزار رایگان مانند QR code reader یا
QR code scanner استفاده کنید.

۱ بابای مدرسه

۲ پرستار کوچک

۳ روزشمار

۴ شعر

۶ خونه‌ی خاله

۸ مارمولک عینکی

۹ معلّم مهربان کودکان

۱۰ مورچه ریزه!

۱۲ صاف بایست!

۱۳ یک گاز کوچولو

۱۴ پیا توپ نخوری!

۱۵ بازی، سرگرمی

۱۶ چه جوری غذا می‌خورم؟

تصویرگر روی جلد: فریبا اصلی

تصویرگر سرکلیشه‌ها: میثم موسوی

تصویرگر صفحه فهرست: سولماز جوشقانی

صدا: سمیه انوری زاده، احسان مهرجو



بابای مدرسه

دوست عزیزم سلام

من یک هم‌کلاسی داشتم. اسم بابای او آقا مصطفی بود. آقا مصطفی هم بابای دوستم بود، هم بابای مدرسه‌ی ما. او همیشه مواظب بود بچه‌ها بدوبدو نکنند و زمین نخورند. حواسش بود که یک‌وقت درِ مدرسه همین‌جوری باز نماند. او به حیاط و کلاس و آب‌خوری‌ها سر می‌زد و دوست داشت همه‌جا تمیز باشد. آقا مصطفی دلش برای بچه‌ها تاپ‌تاپ می‌کرد. می‌گفت بچه‌ها مثل گل هستند، باید همیشه سالم و سر حال باشند. بعضی وقت‌ها که خیلی خسته می‌شد، کنار درِ حیاط، روی صندلی می‌نشست و خوابش می‌برد.

من آقا مصطفی را خیلی دوست داشتم. شما هم بابای مدرسه‌تان را دوست دارید؟

مهری ماهوتی





پرستار کوچک

مامان هزارپا گفت: «آخ بچه‌ها! امروز مریضم. همه جایم درد می‌کند. حالماً خوب نیست. خودتان بروید غذا پیدا کنید.»
بچه‌ها یک‌عالم برگ تازه جمع کردند. برگ‌ها را تا لانه‌شان کول کردند. یک‌دفعه یکی گفت: «پس



پاپو کو؟ به جای کار رفته خوابیده؟»
یکی گفت: «برویم پاهایش را دوتا دوتا به هم گره بزنیم؟»
یکی گفت: «او را پاپو تنبلو صدا کنیم؟»
بچه‌ها پیش مامان رفتند تا شکایت کنند. دیدند پاپو خوابیده. یکی گفت: «دیدید گفتم؟»
مامان خندید و گفت: «پاپو حسابی از من پرستاری کرده. خیلی برای من زحمت کشیده تا حالماً خوب شود. همه‌ی پاهایم را یکی‌یکی مالش داده. خیلی خسته شده، برای همین خوابیده»

یکی گفت: «وای! پس پاپو تنبلو صدایش نکنیم؟»
پاپو از خواب پرید و پرسید: «ها؟ چی گفتی؟» همه خندیدند.
مامان هزارپا هم خندید. انگار حالش بهتر شده بود.



۴ آذر تولد امام حسن عسکری (ع)

ما به امام زمان (عج) تولد پدر عزیزش را تبریک می‌گوییم.

۶ آذر وفات حضرت معصومه (س)

حضرت معصومه (س) خواهر بسیار مهربانی برای امام رضا (ع) بود. من هم می‌خواهم خواهر خوبی باشم.

۷ آذر روز نیروی دریایی

۱۳ آذر روز جهانی معلولان

۳۰ آذر شب یلدا

زمستان آمده امشب به خانه بفرمایید انار و هندوانه

۳۰ آذر روز پرستار

امروز دوتا جشن داریم: تولد حضرت زینب (س) و روز پرستار

چک چک

● مریم زرنشان

بین ای بطری آب
چرا چک چک چکیدی
کتاب و دفترم را
چه طوری شد ندیدی؟

تمام کوله پشته
دوباره خیس آب است
گمانم کلهی تو
کمی گیج و خراب است



ماه

● مریم اسلامی

ای ماه بیا پایین
من منتظرت هستم
پایین تر اگر بودی
یک نخ به تو می بستم

آن وقت چه کیفی داشت
این بادکنک بازی
هم بازی من می شد
یک ماه به این نازی



خواهر امام

● منیره هاشمی

به چه دیدنی است
گنبد و حرم
مانشسته ایم
در کنار هم

زائران سلام
شهر قُم سلام
دوست دارم
خواهر امام



● تصویرگر: فریبا اصلحی

شب یلدا

● سعیده موسوی زاده

مورچه و مورچه بابا
رفته بودن به صحرا
دنبال چند تا دونه
گندمک و شادونه

باد اومد و بوته ها رو تکون داد
دونه ی خوش مزه به هر دوشون داد
دونه ها رو با هم به لونه بُردن
آجیلشون شد، شبِ چله خوردن





فونهی خاله

بازیگران: قصه گو، برّه، بزغاله، گوساله، مرغ و دو جوجه.

قصه گو: «ببعی آواز می خواند و می رفت.»

برّه: «بع...بع...»

قصه گو: «بزغاله دنبال او دوید.»

بزغاله: «مع مع. برّه، کجا می ری؟»

برّه: «دارم می رم خونه ی خاله. خونه ی خاله از این وره...»

بزغاله: «من هم بیام؟»

برّه: «تو هم بیا.»

قصه گو: «مرغ و جوجه هایش آمده بودند گردش. برّه و بزغاله را دیدند. جلو دویدند.»

مرغ و جوجه ها: «جیک و جیک و جیک...»

فد فد فدا... می رین کجا؟»

بزغاله و برّه: «داریم می ریم خونه ی

خاله. خونه ی خاله از این وره...»

مرغ و جوجه ها: «ما هم بیاییم؟»



برّه و بزغاله: «شما هم بیایین.»

گوساله: «ماع... ماع... چه خبره اینجا؟»

همه: «داریم می‌ریم خونه‌ی خاله. خونه‌ی خاله از این وره.»

گوساله: «من هم پیام؟»

همه: «تو هم بیا.»

قصه‌گو: «همه با هم رفتند و رسیدند کجا؟ خانه‌ی خاله جان مهربان. در زدند.»

همه: «تق و تق و تق و تق و تق و تق و تق.»

قصه‌گو: «کسی جواب نداد.»

بزغاله: «ماع... شاید خاله خوابیده...»

مرغ: «قُدُقْدَا... شاید خاله خونه نیست.»

جوجه‌ها: «حالا چی کار کنیم؟ جیک جیک...»

خاله بزغاله وارد می‌شود. یک مشت علف و

یک کیسه ارزن روی شانه‌اش دارد.

خاله بزغاله: «مع و مع و مع... چقدر مهمون

دارم... خوش به حالم... صبح کلاغه اومد و

گفت خبر خبر خبر دار، مهمون

میاد قارقار. من هم رفتم دنبال

خوردنی. علف تازه چیدم،

ارزن خوش‌مزه آوردم.»

همگی: «کلاغه خوش‌خبر بود.

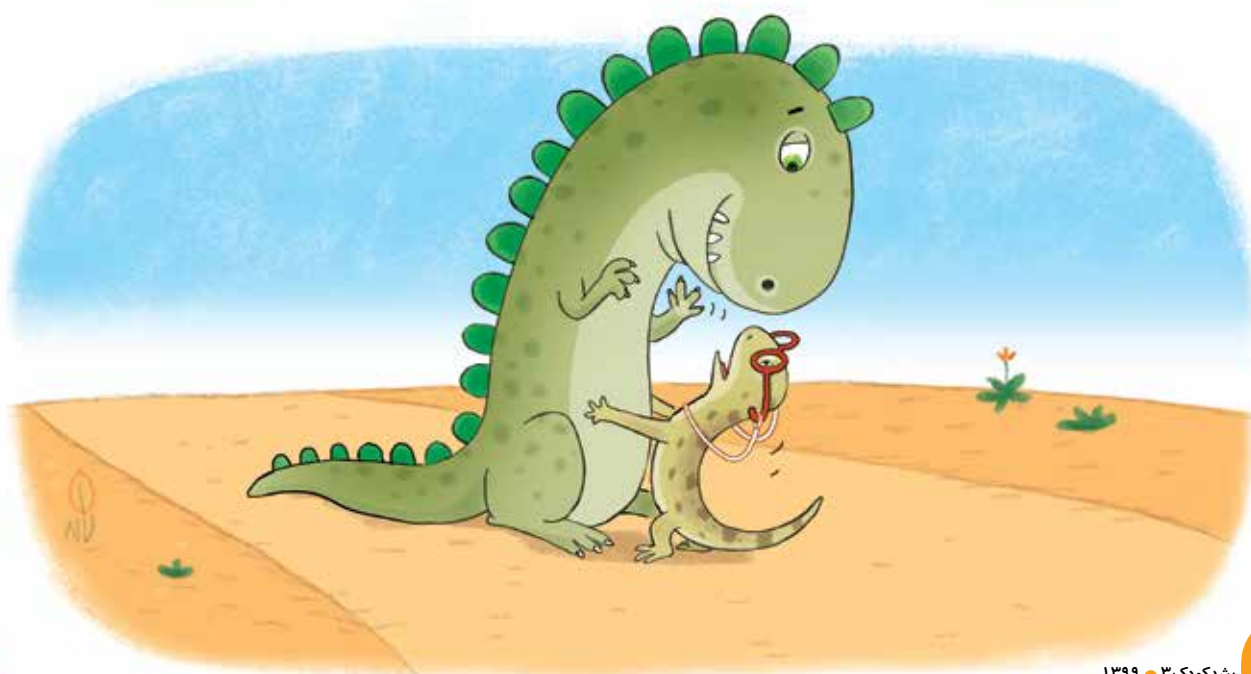
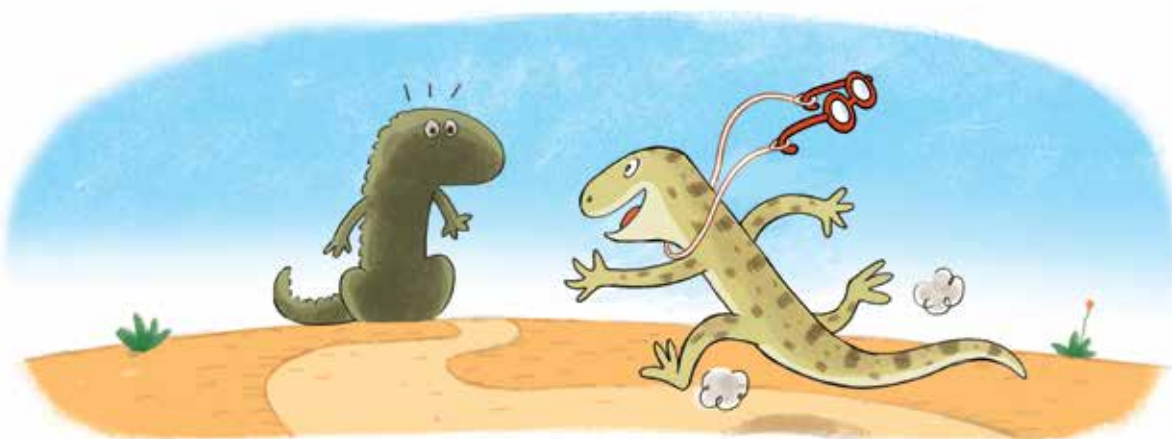
اومد و خبر داد زود.»





مارمولک عینکی

● تصویرگر: لاله ضیایی
● حبيب يوسفزاده





معلمِ مهربانِ کودکان

«محمد بهمن بیگی» نویسنده بود. او بچه‌های عشایر را خیلی دوست داشت. بچه‌های عشایر همراه خانواده‌شان در چادر زندگی می‌کردند. آن‌ها از جایی به جای دیگر کوچ می‌کردند برای همین نمی‌توانستند به مدرسه بروند. محمد بهمن بیگی به چند نفر از جوانان عشایر شغل معلمی را یاد داد تا آن‌ها بتوانند به بچه‌های کوچک درس بدهند. او از معلم‌های خوبی کمک گرفت، معلم‌هایی که با عشایر زندگی کنند و به آن‌ها سواد یاد بدهند. محمد بهمن بیگی وسایلی مثل تخته‌ی بزرگ، کتاب، دفتر و مداد را تهیه می‌کرد تا بچه‌ها هر جا می‌روند به راحتی درس بخوانند. حتی با معلم‌ها به اردوی ورزشی و هنری بروند. او بچه‌هایی را که بهتر درس می‌خواندند به صورت رایگان به دبیرستان و دانشگاه می‌فرستاد. محمد بهمن بیگی کار بزرگی کرد. او باعث شد بیشتر عشایر باسواد شوند.

روشنک فتاحی • تصویرگر: سولماز جوشقانی





مورچه ریزه!

مورچه تو کوچه‌ها بود
به دنبال غذا بود

تا زیر پای مردم
چی پیدا کرد؟ یه گندم

با این که خیلی ریز بود
ز رنگ و تُند و تیز بود

بالا و پایینش کرد
همچون و همچینش کرد

مارمولکه رو خاک‌ها
نشسته بود تماشا

حیوونکی تا غروب
کوچه رو گشت خوبِ خوب

اون رو گذاشت رو شونه‌اش
تا ببره به لونه‌اش

مورچه به گندم رسید
دونه رو آرام کشید

دونه‌ی سفت و سنگین
قل زد و افتاد زمین



● مهری ماهوتی
● تصویرگر: رضا مکتبی

مورچه‌ی وزنه‌بردار
دل نبریدش از کار

کشیدش این‌ور اون‌ور
گندم رو بُرد روی سر

مارمولکِ بی‌صدا
یه‌هو پریدش از جا

داد زد و گفت: «پهلوان!
تو هستی مردِ میدون!»

مورچه که فکر کار بود
فکر پیرِ بیار بود

با گندمش راه افتاد
اما جوابش رو داد:

«فلفل نبین چه ریزه
بشکن ببین چه تیزه!»





صاف بایست!

چسبولانکا نشسته بود گوشه‌ی میز. فکر می‌کرد: «درست یک ماه است هیچ کار غلطی نکرده‌ام.»

یک دفعه صدایی شنید. خط کش را دید که صاف نشسته بود روی کاغذ تا مداد به کمکش خط صاف بکشد. چسبولانکا گفت: «وای که چقدر از صاف نشستن بدم می‌آید!» فوری پرید پشت میز، چسبید و قایم شد و گفت: «آهای خط کش! من ویروس کجی‌ام. یا کج باش، یا خودم می‌آیم تا کج شوی.»

خط کش گفت: «باشه بیا، بینم کج بشوم، چه شکلی می‌شوم!»

چسبولانکا گفت: «فقط چشم‌هایت را ببند! اگر من را ببینی، از ترس می‌شکنی.»

خط کش گفت: «به من می‌گویند خط کشِ نترس! بیا ببینم. اگر ترسیدم، کج می‌شوم.»

چسبولانکا هول شد و گفت: «ما ویروس‌ها خیلی ریزیم، دیده نمی‌شویم.»

خط کش هاهاها خندید و گفت: «تو که گفתי وقتی ببینم از ترس می‌شکنم!»

چسبولانکا این بار خیلی هول کرد. از هول چسبش باز شد. از پشت میز چالایی افتاد

زمین. هیچی نگفت. فقط چَسَبَک چَسَبَک در رفت.



یک گازِ کوپولو

یک بادکنک بود، شکمو و مغرور. یک روز کنار درختی خوابیده بود. یکهو بادِ بازیگوش آمد. از برگ‌های زردِ درخت پرسید: «می‌آیید روی زمینِ خش‌خش‌بازی؟» برگ‌های زرد گفتند: «آره، از بس روی شاخه نشستیم، خسته شدیم! خیلی وقت است که هیچ‌جا نرفته‌ایم!» یکهو بادکنک از خواب پرید و داد زد: «بازی بی‌بازی! می‌خواهم بخوابم. من زورم بیشتر است، هر چه من بگویم.» بعد پرید و باد را قورت داد. گنده شد. نشست کنار درخت. برگ‌ها غصه خوردند. یک مورچه آمد. به بادکنک گفت: «برو کنار رد شوم!» بادکنک گفت: «نمی‌روم! هر چه من بگویم! هر کی زورش بیشتر است!» مورچه عصبانی شد. بادکنک را گاز گرفت. بادکنک سوراخ شد. باد آزاد شد. رفت دنبال بازی. بادکنک خجالت کشید. یواشکی و فس‌فس رفت بیمارستان تا سوراخش را چسب بزنند. او تصمیم گرفت دیگر الکی باد نکند.

عباس عرفانی مهر • تصویرگر: نرگس جوشش





پیّا توپ نخوری!

● مریم سعیدخواه

● تصویرگر: سحر ممدارت

این بازی را بعد از تمام شدن کرونا در مدرسه انجام دهید.

بازیکن‌ها را به سه گروه سه نفره تقسیم می‌کنیم.

برای هر گروه یک اسم انتخاب می‌کنیم: گروه سبز، گروه زرد، گروه بنفش.

گروه‌ها با فاصله از هم در زمین بازی می‌ایستند.

مربی در حالی که توپ در دست دارد

با فاصله‌ی بیش‌تر روبه‌روی گروه‌ها

قرار می‌گیرد.

بازی شروع می‌شود.

مربی با گفتن اسم هر گروه

(مثلاً زرد)، فوری توپ را به

سمت آن‌ها پرتاب می‌کند.



بازیکن‌های گروه زرد باید فرار کنند.

توپ به هر کدام از آن‌ها بخورد، آن

بازیکن از بازی بیرون می‌رود. مربی

توپ‌های بعدی را هم با صدا زدن

اسم گروه پرتاب می‌کند.

بازی وقتی تمام می‌شود که فقط

بازیکن یا بازیکن‌های یک گروه

در زمین باقی بمانند.





بازی، سرگرمی

خیابان باغستان

طرح و اجرا: مرتضی رخصت پناه



خیابان باغستان
خیابان لاله شرقی، پلاک ۳

خیابان باغستان
خیابان لاله غربی
خیابان یاس شمالی
کوچه رازقی، پلاک ۸

خیابان باغستان
خیابان شهید فهمیده
پلاک ۶

خیابان شهید محمدی
خیابان گلزار
پلاک ۴۱

خیابان شهید محمدی



خیابان لاله شرقی



کوچه شهید آذری



کوچه شب بو



خیابان شهید ماهانی



کوچه شهید دقایقی



خیابان لاله غربی



کوچه اقاچیا



کوچه شهید فهمیده

خیابان یاس شمالی

خیابان یاس جنوبی



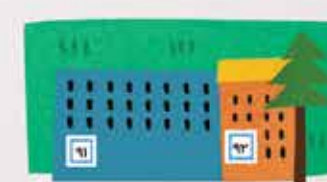
کوچه رازقی



خیابان لاله غربی



کوچه میخک



کوچه شهید فهمیده

خیابان گلزار





چه پوری غذا می نورم؟

● مجید عمیق

همه‌ی انسان‌ها، حیوانات و گیاهان آب و غذا می‌خورند
تا زنده بمانند.

دندان‌های کوسه مثل اره تیزند.



اسب با دندان‌های پهن خود علف می‌خورد.



دارکوب با منقارش به درخت نوک
می‌زند، حشرات را از زیر پوست درخت
پیدا می‌کند و آن‌ها را می‌خورد.



مورچه‌خوار خرطومش را داخل
لانه‌ی مورچه‌ها می‌کند و بازبان
چسبناکش آن‌ها را می‌خورد.



قورباغه بازبان چسبناکش غذا را می‌گیرد و آن را قورت می‌دهد.

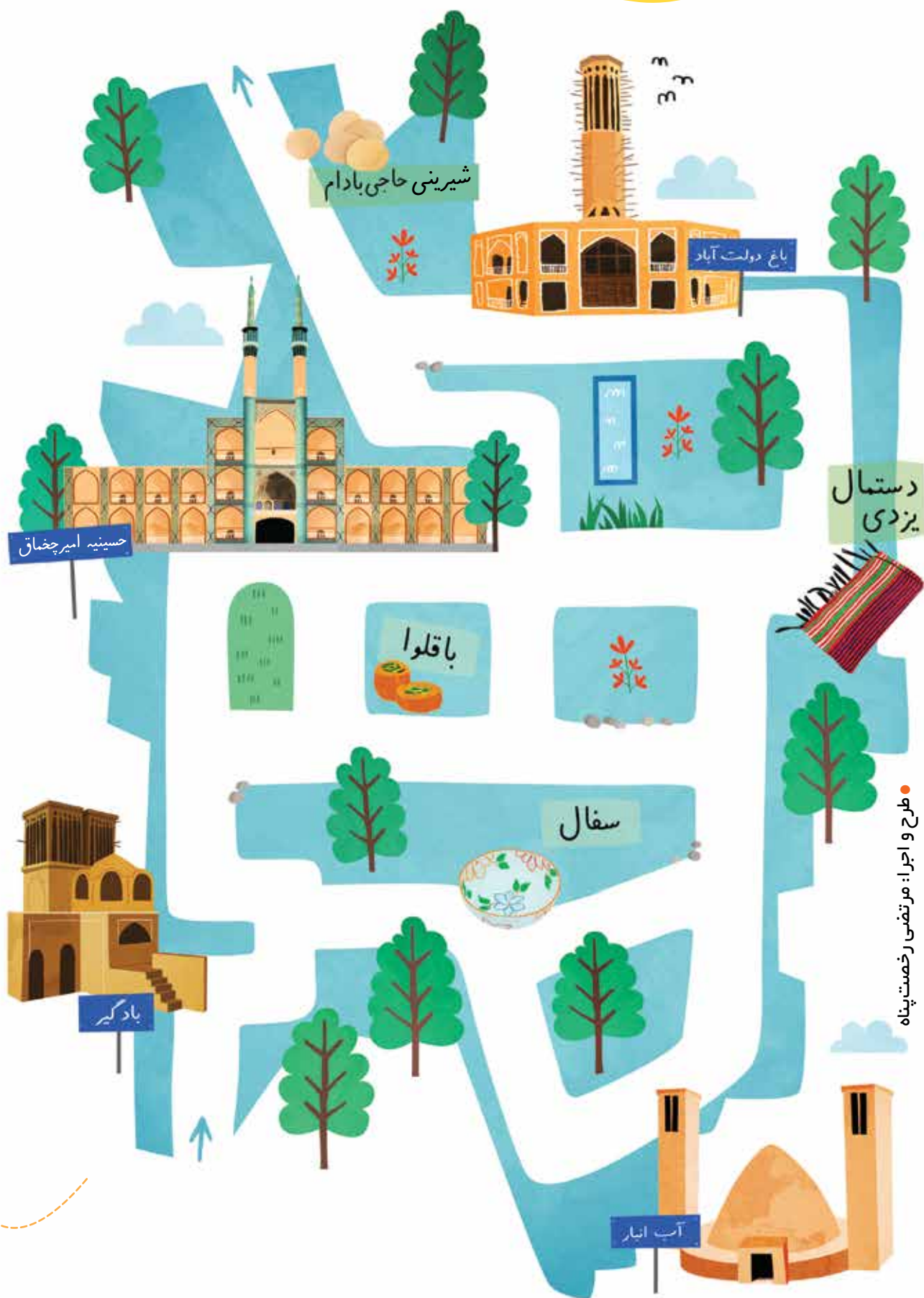


روبی و قارقاری



برویم سفر، کجا؟ به شهر یزد

از نقطه‌ی شروع حرکت کن، به جاهای دیدنی شهر **یزد** سر بزن و با خوراکی‌ها و سوغاتی‌های این شهر آشنا شو.



طرح و اجرا: مرتضی رخصت‌پناه